بسم الله الرحمن الرحیم

چهارشنبه 12/09/93

جلسه 1078

بحث در ملاقی بعض اطراف شبهه محصوره بود که مشهور قائل بودند به عدم وجوب اجتناب از آن، و لکن برخی در مقابل مشهور وجوهی ذکر کردند برای وجوب اجتناب.

وجه دوم تشکیل علم اجمالی بود به اینکه یا ملاقی نجس هست فیجب الاجتناب عنه و یا آن عدل الملاقا نجس هست فیجب الاجتناب عنه، و این علم اجمالی منجز هست.

در مقابل این وجه طرقی ذکر شده که این علم اجمالی را حکما منحل بکنند، طریق اول طریق شیخ بود که جریان اصل طولی بود در ملاقی، که فرمود اصل طهارت در ملاقی چون اصل طولی هست جاری می شود بلا معارض، که جواب دادیم، طریق های دیگری هم هست در جواب از این وجه دوم که عمده آن چهار طریق دیگر است که اجمال این طرق را عرض می کنم تا بعد توضیح اینها را با بیان فرق اینها عرض کنیم.

ذکر چهار طریق دیگر غیر از طریق شیخ در جواب از وجه دوم

طریق اول: می گوید سبق زمانی علم به نجاست احد الانائین یعنی ملاقا او عدل الملاقا منشأ می شود که علم متأخر به تحقق نجاست ملاقی او عدل الملاقا منجز نباشد، و لذا سبق زمانی علم به نجاست احد الانائین را موجب انحلال حکمی علم اجمالی می داند، که این طریق نظر صاحب کفایه و آقای خوئی در مصباح الاصول و نظر مرحوم استاد و نظر حضرت امام در دوره اخیره اصولشان در تهذیب الاصول است.

طریق دوم: سبق رتبی علم است، که گفته می شود علم به نجاست احد الانائین ممکن هست مقارن هم باشد با علم به نجاست ملاقی أو عدل الملاقا، و لکن این علم به نجاست ملاقی أو عدل الملاقا معلول علم اجمالی به نجاست ملاقا أو عدل الملاقا هست، و لذا علم به نجاست ملاقا أو عدل الملاقا چون سبق رتبی دارد ولو تقارن زمانی داشته باشد سبب انحلال علم اجمالی است، این نظر محقق عراقی در نهایة الافکار و مقالات است.

طریق سوم: سبق زمانی معلوم هست، یعنی زمان تحقق معلوم به علم اجمالی اول یعنی زمان تحقق نجاست احد الانائین چون زودتر بوده بر تحقق ملاقات، سبق زمانیِ معلوم منشأ انحلال علم اجمالی هست، چون اول یکی از این دو اناء نجس شد در زمان متأخر این سیب ملاقات کرد با آب الف، زمان نجاست احد المائین اسبق است از زمان ملاقات این سیب با آب الف، سبق زمانی معلوم در علم اجمالی به نجاست ملاقا أو عدل الملاقا منشأ انحلال علم اجمالی است، و این علم به ملاقات دیگر منجز نیست، که این نظر آقای خوئی است در دراسات که دوره قبل از مصباح الاصول هست.

طریق چهارم: تمسک به سبق رتبی معلوم بالاجمال هست، می گویند چون نجاست ملاقی معلول نجاست ملاقا هست، مستقل از آن نیست، ولو همزمان ما دیدیم که یک سیبی داخل آب الف بود یک قطره خون یا در آب الف افتاد یا در آب ب، زمانا تحقق نجاست احد المائین با تحقق ملاقات مقارن بود، و لذا تنها توجیه در اینجا سبق رتبی معلوم به علم اجمالی اول هست که می گوید نجاست احد المائین رتبة مقدم هست بر نجاست این سیب اگر نجس باشد، زیرا نجاست ملاقی معلول نجاست ملاقا است.

مرحوم شیخ به اصل طولی تمسک کرد، این طریق رابع نتیجةً با طریق مرحوم شیخ یکی می شود و لکن استدلال فرق می کند، و این تمسک به سبق رتبی معلوم نظر مرحوم نائینی است در فوائد الاصول و اجود التقریرات و نظر مرحوم امام در انوار الهدایة که دوره اولی بحث اصول ایشان هست.

پس غیر از طریق مرحوم شیخ که تمسک بود به اصل طولی که اصالة الطهارة در ملاقی را اصل طولی می دانست، غیر از آن این طرق اربعه هست که یکی تمسک به سبق زمانی علم است، دوم تمسک به سبق رتبی علم، سوم تمسک به سبق زمانی معلوم، چهارم تمسک به سبق رتبی معلوم، که ثمرات این چهار نظر را تدریجا بیان می کنیم.

اما تمسک به طریق اول از این طرق اربعه که سبق زمانی علم است

صاحب کفایه وقتی این نظر را انتخاب کرده طبعا نتیجه این نظرش را می گوید تثلیث اقسام هست، حالا دلیلش بر انتخاب این نظر را عرض خواهیم کرد ولی نتیجه آن تثلیث اقسام است یعنی سه قسم پیدا می شود در بحث ملاقی:

اقسام ثلاثه سبق زمانی

قسم اول: اجتناب از ملاقا و عدل الملاقا واجب، ولی اجتناب از ملاقی واجب نیست، این کجاست؟

جائی که مثلا ساعت هفت صبح علم اجمالی پیدا کردیم که یا این آب الف نجس است یا آب ب، ساعت هشت صبح شخصی به ما گفت این سیب را من در آب الف پیدا کردم خشکش کردم بفرما میل کن، علم به ملاقات ساعت هشت صبح، ولی معلوم به این علم ثانی مقارن هست زمانا با معلوم به علم اول، یعنی نجاست احد المائین و نجاست این سیب در زمان واحد بود، چون وقتی یک قطره خون افتاده در یکی از این دو آب حالا معلوم شد سیب هم در آب الف بوده ولی من نمی دانستم، اول در ساعت هفت علم به نجاست احد المائین پیدا کردم ساعت هشت علم پیدا کردم به ملاقات این سیب با آب الف ولو ملاقات مقارنه با نجاست احد المائین، در اینجا صاحب کفایه و تبعه فی ذلک السید الخوئی فی مصباح الاصول لا الدراسات و السید الامام فی تهذیب الاصول لا انوار الهدایة می گویند اینجا اجتناب از این ملاقی لازم نیست، چرا؟

چون می گویند شرط تنجیز علم اجمالی این است که یک طرفش به منجز سابق منجَّز نشده باشد، علم اجمالی باید منجز معلوم بالاجمال باشد علی ای تقدیر، یک طرف علم اجمالی ما در این علم اجمالی ساعت هشت چیست، علم اجمالی ساعت هشت این است که یا این سیب نجس است یا آب ب که عدل الملاقاست، خوب نجاست آب ب تَنجَّزت به علم اجمالی اول که ساعت هفت بود، این علم اجمالی دوم یک طرفش به علم اجمالی اول که اسبق زمانا بود منجز شد والمتنجز لا یتنجز ثانیا[[1]](#footnote-1)، چون تحصیل حاصل محال است، پس این علم اجمالی صلاحیت تنجیز خودش را از دست می دهد، این دلیلی است که صاحب کفایه آورده است.

آقای خوئی دلیل بهتری می آورد که با مسلک اقتضاء می سازد، ایشان می فرماید اصل طهارت در این سیب معارض ندارد، چون اصل طهارت در این سیب ساعت هشت موضوع پیدا کرد، معارض ندارد در ساعت هشت اصل طهارت در این سیب، چون اصل طهارت در آن عدل الملاقا یعنی آب ب ساعت هفت موضوع پیدا کرد ولی تعارض داشت با اصل طهارت در آب الف در همان ساعت هفت فتعارضا تساقطا، ما ساعت هشت علم به ملاقات پیدا کردیم اصل عملی تابع علم و شک ماست نه تابع واقع، تا قبل از ساعت هشت اصلا موضوع نداشت که ما بخواهیم اصل طهارت در سیب جاری کنیم، چون شک در آن نداشتیم، اگر هم شک داشتیم شک بدوی بود اصل طهارت در آن طرف معارضه با چیزی نبود، بعد از ساعت هشت علم اجمالی پیدا کردیم که یا این سیب نجس بوده ولو از ساعت هفت ولی علم اجمالی ما ساعت هشت حاصل شد یا آن آب ب نجس بوده، خوب اصل طهارت در این سیب ساعت هشت موضوع پیدا کرد، وقتی موضوع پیدا کرد که اصل طهارت در آن آب ب یک ساعت قبل تعارض کرده بود با اصل طهارت در آب الف که ملاقا هست و تساقط پیدا کرده بودند، اصل ساقط و میت که معارضه نمی کند با این اصل طهارت در سیب که تازه ساعت هشت موضوع پیدا کرده و زنده شده، لذا تمسک می کنند به خطاب اصل در این ملاقی بلامعارض، این قسم اول که اجتناب از ملاقا و عدل الملاقا لازم است ولی اجتناب از ملاقی غیر لازم.

قسم دوم: اجتناب از ملاقا و ملاقی و عدل الملاقا هر سه لازم است، او کجاست؟

در جائی که هر دو علم اجمالی مقارن با هم باشند، اما لازم نیست معلومین مقارن با هم باشند، شما فرض کنید ساعت هفت صبح در یکی از این دو آب قطره خون افتاد ساعت هشت سیب با آب الف ملاقات کرد اما مشکل این است که علم شما به نجاست احد المائین هم همین ساعت هشت بود که زمان علم به ملاقات است نه ساعت هفت، یعنی تا دیدید این سیب در آب الف افتاد برداشتید بخورید یک آقایی گفت دست نگه دار من خودم دیدم ساعت هفت یکی از این دو آب نجس شد اجمالا، حالا که این را گفت صاحب کفایه می گوید سیب را بگذارید زمین چون علم اجمالی به اینکه یا سیب نجس است یا عدل الملاقا یعنی آب ب مقارن با علم اجمالی به نجاست احد المائین است، و لذا این دو علم همزمان با هم هر سه طرف را منجز می کنند، علم اجمالی به نجاست ملاقی یعنی این سیب او عدل الملاقا عرفا اگر مقارن بود[[2]](#footnote-2) با علم اجمالی به نجس بودن احد المائین الملاقا او عدله هر دو علم اجمالی منجز است.

قسم سوم: اجتناب از ملاقی یعنی سیب و عدل الملاقا یعنی آب ب لازم است ولی اجتناب از ملاقا یعنی آب الف لازم نیست، او کجاست؟

در کفایه برای این دو مثال زده شده است:

مثال اول: اینکه ما خواستیم این سیب را بخوریم یک آقایی به ما گفت این سیب را نخور یا این سیب نجس است یا آب ب، گفتیم شما درست می گوئی قبول ما از قول شما مطمئن می شویم یا اگر هم مطمئن نشدیم بالاخره قول ثقه در موضوعات را بعضی از علماء حجت می دانند یا اصلا بینه بود دو تا شاهد عادل که همه حجت می دانند، ولی می شود بفرمائید از کجا شما می گوئید یا این سیب نجس است یا آن آب ب، بعد از اینکه طبعا یک مقداری تأخیر شده می گوید من دیشب دیدم که یک قطره خون یا در آب الف افتاد یا در آب ب و این سیب هم با آب الف ملاقات کرد، خوب جناب مخبر! ای کاش اول خبر می دادی که یکی از این دو آب نجس است چند دقیقه بعد می گفتی در ضمن این سیب هم در آب الف افتاده بود تا داخل شود در قسم اول، حالا این مخبر یا بدسلیقه بود یا قصدش این بود که ما این سیب را نخوریم آمد اول گفت یا این سیب نجس است یا آن آب ب، پس ما اول علم اجمالی پیدا کردیم به نجاست ملاقی یا عدل الملاقا، این علم اجمالی منجز شد، این علم اجمالی که منجز شد یک دقیقه بعدش که ما علم اجمالی پیدا کردیم یا آن آب الف نجس است یا آب ب چون یک دقیقه بعد از آن علم اجمالی اول ما فهمیدیم که سبب نجاست احتمالیه سیب ملاقات با آب الف است، دیگر این سیب را باید بگذاریم کنار ولی اجتناب از آب الف لازم نیست، چون علم اجمالی به نجس بودن آب الف یا آب ب الملاقا او عدل الملاقا متأخر است زمانا و منجز نیست، یا به تعبیر آقای خوئی اصل طهارت در آن آب الف که ملاقا هست جاری می شود بلامعارض، چون اصل طهارت در عدل الملاقا که آب ب هست در زمان سابق تعارض کرد با اصل طهارت در آن ملاقی و تعارض کرد.

حالا یک شوخی علمی هم می شود کرد در مقابل این شعبده بازی های علمی، و آن اینکه از نظر آقای خوئی باید اینجور باشد که ما با همان آب الف که محکوم به طهارت هست این سیب را می شوریم و می خوریم، می خواستند مانع بشوند از خوردن سیب ولی ما آن را چاره کردیم، چطور؟ اصل طهارت در این سیب قبل از غسل به این ماء محکوم به طهارت ظاهریه تعارض کرده بود با اصل طهارت در آن آب ب، اما الآن ما به برکت این اصل طهارتی که در آب الف جاری می شود به تصریح آقای خوئی به برکت او این سیب را می خوریم می گوئیم اصل طهارت در آن آب الف اثر شرعی اش این است که ما یغسل به فهو طاهر، بله هنوز هم ما علم اجمالی داریم که یا آن آب ب نجس است یا این سیب، بله حرفی نیست اما با این نقشه ای که کشیدیم یک اصلی در این سیب زنده شد غیر از آن اصلی که با تعارض تساقط کرده بود، آن اصلی که تعارض کرد و تساقط کرد اصل طهارت در خود سیب بود که تعارض کرد با اصل طهارت در آب ب، او تمام شد، از این به بعد که ما این سیب را با آب الف محکوم به طهارت ظاهریه شستیم اصل طهارت در این آب الف اثر شرعیش این است که این سیب پاک است[[3]](#footnote-3)، این یک اصل جدید است و این اصل جدید طبق مسلک آقای خوئی جاری است بلامعارض، و این نتائج است که باعث می شود شما احساس وحشت کنید که مشهور گفته اند بعض اطراف شبهه محکوم به طهارت است اما این لوازم غریبه که بعدا زیادتر هم خواهید شنید اینها قابل التزام نیست طبق ارتکاز متشرعی، ولی نتیجه این مبانی هست.

ان قلت: ما علم اجمالی داریم که یا این آب ب نجس است یا این سیب ولو بعد از شستنش با آب الف، این درست است، و یا به تعبیر بهتر ما یقین داریم شستن این سیب با این آب الف هیچ تأثیری در طهارت او نداشته است، زیرا یا این سیب از اول پاک بوده و آن قطره خون در آب ب افتاده بوده، که هیچ، یا این سیب نجس بوده در صورتی که آن قطره خون در آب الف افتاده بوده و این سیب با ملاقات با همین آب الف نجس شده بوده بالملاقات، پس یقینا این شستن تأثیری در حصول طهارت برای این سیب ندارد.

قلت: بله این اشکال خوبی است و این را ما هم یادداشت کرده ایم، ولی آقای خوئی به این مطالب معتقد نیست، می گوید برای ما مهم نیست که سبب طهارت واقعیه چه چیزی باشد، تصریح می کند به این حرف در بحث های متشابه، این اشکالی که عرض کردم اشکال آقای صدر هست به آقای خوئی در آن مباحث، ولی آقای خوئی می گوید من چه کار دارم سبب واقعی طهارت چیست، من تا حالا اصل طهارت نداشتم که ثابت کند این سیب پاک است چون اصول تعارض کرده بودند، بعد از این اصل طهارت دارم، می گوید اصل طهارت در آب الف اثر شرعیش این است که ما یغسل به طاهر، من چه کار دارم که یقین پیدا کردم که این شستنِ با آب الف سبب طهارت این سیب نیست، یا از اول پاک بوده یا اگر از اول پاک نبوده پس این آب الف نجس بوده قابل این نیست که مطهِّر این سیب باشد، من چه کار به این حرفها دارم، من تا حالا اصل طهارتی که اثبات کند طهارت این سیب را نداشتم ولی بعد از این دارم، اینکه سبب طهارت واقعیه چه چیزی است اینکه در حکم شرعی اخذ نشده است، نقض ما هم طبق مبنای آقای خوئی است.

مثلا شما بعد از طواف شک می کنید که وضوء گرفته بودید برای طواف یا نه، آقایان می گویند وضوء بگیرید نماز طواف بخوانید، یقینا این وضوء نقشی در تصحیح نماز طواف ندارد، قاعده فراغ جاری می کنند در طواف ولی می گویند برای نماز طواف وضوء بگیر، آقا این وضوء نقشی در تصحیح نماز طواف ندارد، چون یا من قبل از طواف وضوء گرفته ام که المتوضئ لا یحتاج الی وضوء ثانی، یا قبل از طواف وضوء نگرفته ام که در این صورت طوافم باطل است نماز طواف بدون طواف که ارزشی ندارد، ولی آقایان می گویند وضوء بگیر چون قاعده فراغ در طواف اثبات نمی کند شما وضوء دارید بلکه می گوید شما طواف صحیح بجا آورده ای، می گوید وضوء بگیر ولو این وضوء در حکم واقعی تأثیری ندارد ولی برای اینکه دهان ملائکه مجری اصول عملیه را ببندی بگوئی آن طواف که قاعده فراغ داشت برای نماز طواف هم که یقینا وضوء گرفتم و یقینا طاهرم.

این مورد اول برای قسم سوم که اجتناب از ملاقا لازم نیست ولی اجتناب از ملاقا لازم است.

مثال دوم: می گوید زمانی که من علم پیدا کردم که این سیب با آب الف ملاقات کرده آب الف از محل ابتلاء من خارج شده بود، یک آقایی آن آب الف را برداشته بود با یک هواپیما به یک منطقه دوردست خارج از محل ابتلاء برده بود، وقتی من علم اجمالی پیدا کردم به نجاست یکی از این دو آب یا این آب ب یا آن آب الفِ خارج از محل ابتلاء، خوب این علم اجمالی منجز نیست، ولی علم اجمالی به اینکه یا این سیب که با آن آب الف قبل از خروج از محل ابتلاء ملاقات کرده بود یا نه اصلا این سیب در همان شهر دوردست ملاقات کرده بود با آب الف، آب الف را گذاشتند بماند همان شهر دوردست ولی سیب را آوردند اینجا، اینجا علم اجمالی به اینکه یا این سیب نجس است یا آن آب ب منجز است، باید از این سیب اجتناب کنم، بعد از مدتی دیدیم که آن شخص مسافر آب الف را آورده، صاحب کفایه می گوید دیگر اجتناب از این آب الف لازم نیست، چون این علم اجمالی به اینکه یا اجتناب از آب الف لازم است یا از آب ب متأخر است و بعد از دخول آب الف در محل ابتلاء است.

خوب حالا این مورد دوم را معمولا علماء قبول نکرده اند، می گویند خروج از محل ابتلاء شرطش این است که نه خود آن مشکوک اثر دارد فعلا نه ملاقی آن، وقتی آن اناء خارج از محل ابتلاء ملاقی دارد پس یقینا آن اناء عملا محل ابتلاء هست به لحاظ نجاست ملاقیش، چون اصل طهارت در آن آب به لحاظ اینکه ملاقی آن که این سیب است محکوم به طهارت بشود جاری می شود، پس صد در صد آن آب الف خارج از محل ابتلاء نیست، چون شرط خروج از محل ابتلاء این است که لابنفسه و لابأثره داخل در محل ابتلاء نباشد، ولی اثرش اینجا داخل در محل ابتلاء است، و لذا اصل در آن آب الف ولو خود این آب الف در مکان بعید هست جاری می شود اصل طهارت برای اثبات طهارت این سیب، و لذا تعارض می کنند.

حالا ما راجع به این مورد دوم بعدا بیشتر صحبت می کنیم.

این طریق اول از این طرق اربعه امروز که تمسک به سبق زمانی علم است که نتیجه اش این تفصیل بود.

اقول: این طریق به هیچ وجه درست نیست، ما قبلا بحث کرده ایم که علم حدوثش در حدوث تنجیز نقش دارد و بقائش در بقاء تنجیز نقش دارد، اگر علم اجمالی دیروز بود امروز از بین رفت علم اجمالی دیروز که منجز نیست نسبت به امروز، علم اجمالی فی کل آنٍ منجز تکلیف در همان آن هست، آقا در این ساعت هشت بقاء آن علم اجمالی اول که از ساعت هفت بود بقاء آن علم اجمالی و این علم اجمالی دوم که ساعت هشت حاصل شده در عرض واحد منجز هستند، این آب ب که عدل الملاقا است طرف این دو علم اجمالی است که همزمان هر دو علم اجمالی می خواهند آن را تنجیز کنند، خوب علم اجمالی اول یک طرف مختص دارد که آب الف است و علم اجمالی دوم یک طرف مختص دارد که این سیب است، طرف مشترکشان هم آب ب است که عدل الملاقاست، همزمان هر دو علم منجز هستند بلاتقدم و لاتأخر بینهما، چون تنجز در ساعت هشت مرهون بقاء علم اجمالی اول است، بقاء علم اجمالی اول در عرض حدوث علم اجمالی دوم است.

و اما آنی که آقای خوئی فرمود که اصل طهارت در این عدل الملاقا یک ساعت قبل تعارض کرد و ساقط شد بالمعارضه.

اقول: آقا سقوط بالمعارضه یعنی چه؟ یعنی دلیل اصل حجت نیست نسبت به آن، این معنایش علم به عدم جریان که نیست شاید شارع در این عدل الملاقا اصل جاری کرده باشد، ما چه می دانیم، تعارض یعنی قابل وصول نیست جریان اصل در این طرف به ملاک تعارض، خوب چه فرق می کند، تعارض کما اینکه بین اصل طهارت در آب الف با آب ب هست همین تعارض بین اصل طهارت در آب ب و این سیب هست، تعارض که مربوط به زمان نیست بلکه مربوط به تکاذب در جعل است که محال است جعل اصل طهارت برای دو طرف علم اجمالی، جعل که تدریجی نیست، جعل شارع اصل طهارت را نسبت به همه افراد دفعةً واحده است، در زمان جعل که دفعةً واحده است ما می بینیم تکاذب هست بین جعل اصل طهارت در این طرف با اصل طهارت در آن طرف علم اجمالی، چه کار داریم که موضوع اصل طهارت در یکی دیرتر محقق می شود، ما اینها را قبلا بحث کرده ایم دیگر تکرار نمی کنیم، پس این طریق اول که سبق زمانی علم است به درد نمی خورد، اما بقیة الطرق سیأتی انشاء الله.

1. - البته این المتنجز لا یتنجز ثانیا را صاحب کفایه ندارد بلکه امام و آقای خوئی دارند، چون صاحب کفایه در تعلیقه رسائل می گوید در علم اجمالی لاحق آن ملاقی را می گوید مشکوک به شک بدوی است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - یعنی همزمانی عرفی مراد است نه همزمانی دقی. [↑](#footnote-ref-2)
3. - بلکه ممکن است بگوئیم با اجراء اصل طهارت در این آب الف این سیب را می شود خورد و نیازی به شستن این سیب هم نیست، چون اصل سببی و مسببی است، اگر اصل طهارت در سبب جاری کنیم مسبب هم پاک می شود. [↑](#footnote-ref-3)